

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم خوئی است که قسمتی از فرمایش ایشان در جلسه گذشته ذکر شد. اصل نظر ایشان این است که در صورتی که شخص غافل مقصر باشد اینجا استقرار حج هست، اما اگر غافل غیر مقصر شد مشمول حدیث رفع است و حدیث رفع نسبت به غافل غیر مقصر رفعش واقع است. آنچه باقیمانده در فرض جهل است، این کسی که مالش به اندازه استطاعت رسیده اما جاهل به این بوده که این مال به اندازه استطاعت رسیده است یا نه.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) پیرامون جاهل

ایشان می‌فرماید: اگر این جهل بسیط باشد ما قائل به استقرار می‌شویم اما اگر این جهل مرکب باشد قائل به عدم استقرار می‌شویم، جهل بسیط یعنی اصلاً هیچ توجهی ندارد به این که مالش به اندازه استطاعت رسیده یا نه؛ یعنی جهل مطلق دارد، جهل مرکب یعنی توجه دارد اما توجه به خلافش دارد، می‌گوید من یقین دارم مالم به استطاعت نرسیده، در حالی که واقعاً مالش به حد استطاعت رسیده ولی جزم به عدم دارد، در جهل مرکب جزم به عدم وجود دارد.

دلیل ایشان بر این تفصیل آن است که می‌فرماید: کسی که جهل بسیط دارد تمکن از امتثال واقعی ولو بالاحتیاط دارد؛ یعنی می‌گوید: من نمی‌دانم مالم به استطاعت رسیده یا نه؛ اما احتیاطاً بروم حج انجام بدهم، اما کسی که جهل مرکب دارد اعتقاد به عدم دارد این شخص اصلاً تمکن از امتثال ندارد؛ زیرا می‌گوید: یقیناً من مستطیع نیستم، یقیناً نمی‌توانم حجة الاسلام انجام بدهم، او حتی نمی‌تواند احتیاط هم بکند؛ زیرا احتیاط در جایی است که احتمال بدهم حجة الاسلام بر او واجب باشد اما جایی که می‌گوید نه، من یک درصد هم احتمال نمی‌دهم حجة الاسلام بر من واجب باشد، احتیاط برایش ممکن نیست.

مرحوم خوئی می‌فرماید: در حدیث رفع این «رفع ما لا يعلمون» رفع ظاهری است؛ یعنی هر جا جهل باشد رفعش ظاهری است، اما در بقیه قسمت‌ها (آن هشت تایی دیگر) رفع واقعی است. لذا حال که نسبت به «ما لا يعلمون» رفع ظاهری است، وقتی رفع ظاهری است این را باید حمل کنیم بر همین جهل بسیط؛ یعنی کسی که جاهل به استطاعت بالجهل البسیط است؛ یعنی ظاهراً وجوب از او برداشته شده اما واقعاً وجوب برای او هست، اما شخصی که جاهل بالجهل المركب است، اصلاً خطایی متوجه او نمی‌شود.

به بیان دیگر، نمی‌توانیم بگوئیم آدمی که بالجهل المركب جاهل است خطاب واقعی «لله على الناس حج البيت» به او توجه پیدا می‌کند؛ چون تمکن از امتثال ندارد، جاهل بسیط چون تمکن از امتثال دارد خطاب متوجه او است، اما جاهل مرکب چون تمکن از امتثال ندارد خطاب متوجه او نمی‌شود. در نتیجه مرحوم خوئی می‌فرمایند: در قاعده «الاحکام مشتركة بین العالم و الجاهل»،

مراد از این جاهل جاهل بسیط است و این جاهل در اینجا دیگر شامل جهل مرکب نمی‌شود؛ زیرا جاهل مرکب اعتقاد به عدم دارد و کسی که معتقد به عدم است تمکن از امتثال ندارد و کسی که تمکن از امتثال ندارد تکلیف به او قبیح است و نمی‌شود به او تکلیف کرد؛ چون تمکن از امتثال نداشته و خطابات اولیه شامل حال او نمی‌شود.

خلاصه سخن محقق خویی (قدس سره) آن است که کسی که می‌تواند نیّت حجة الاسلام کند تکلیف «لله على الناس حج البيت» به او توجه پیدا می‌کند، اما کسی که تمکن ندارد مثل جاهل مرکب چنین تکلیفی به او توجه پیدا نمی‌کند و خود ایشان هم به نظرم تصریح کردند به این که: «فإن الاحكام وإن كانت مشتركة بين العالم والجاهل» اما بعد می‌فرماید: مراد از این جاهل «بالجهل بسیط الذی يتمكن من الامتثال لا الجهل المركب»؛ این جاهل بسیطی است که تمکن از امتثال دارد.^[1]

بنابراین مرحوم خوئی می‌فرماید: غافل، اگر غافل مقصر باشد حج بر او مستقر است، جاهل اگر بالجهل البسيط باشد در این مفروض مسئله حج بر او مستقر است، اما در غافل غیر مقصر و در جاهل مرکب اینجا استقراری وجود ندارد و فرمودند حدیث رفع نسبت به فقرات دیگر رفعش واقعی است، اما نسبت به «ما لا يعلمون» رفعش ظاهری است، نسبت به نسیان که نسیان همان غفلت است رفعش واقعی است و نسبت به «ما لا يعلمون» که جهل هست رفعش ظاهری است و این منشأ شد برای فرق میان غفلت و جهل، و فرمودند «إن الاحكام مشتركة بين العالم والجاهل» مراد فقط جهل بسیط است.

بررسی رفع واقعی یا ظاهری در «رفع ما لا يعلمون»

یک بحث این است که رفع در حدیث رفع واقعی است یا ظاهری؟ مشهور قائل‌اند به این که این رفع، رفع ظاهری است؛ یعنی شارع می‌گوید: این موارد احکامش به حسب واقع موجود است ولی ظاهراً این احکام را ما برداشتیم، اگر ما رفع در حدیث رفع را به رفع ظاهری معنا کردیم نتیجه‌اش برائت می‌شود. در آنجا این بحث مطرح می‌شود که ما رفع را ظاهری بگیریم یا واقعی؟

مطلب اول

نتیجه‌ای که بر این اختلاف مترتب است آن است که اگر رفع ظاهری شد نتیجه برائت می‌شود؛ یعنی در صورتی حدیث رفع را می‌توانیم به عنوان یکی از ادله برائت قرار بدهیم که این «رفع ما لا يعلمون» رفعش ظاهری باشد، اما اگر گفتیم این رفع واقعی است، رفع واقعی تخصیص در ادله اولیه ایجاد می‌کند؛ یعنی می‌گوید تمام احکامی که گفتیم مختص به غیر این نه گروه است و در این صورت دیگر چیزی به نام برائت به عنوان یک اصل عملی نداریم.

به بیان دیگر، شارع مثل این که از اول بگوید: من این حکم را فقط برای عالم جعل کردم، اگر از اول بگوید من این حکم را فقط برای عالم جعل کردم، می‌گوئیم این حکم شامل جاهل نمی‌شود تا برای جاهل بخواهیم برائت جاری کنیم. پس ثمره اولیه در رفع واقعی و ظاهری این است که اگر رفع ظاهری شد نتیجه برائت است، اما اگر رفع واقعی شد دیگر مسئله برائت در کار نیست.

مطلب دوم

اکثر اصولیین این رفع را ظاهری گرفتند، از مرحوم شیخ، مرحوم آخوند و جمع زیادی از اصولیین این رفع را ظاهری گرفته، خود مرحوم خوئی در بحث حدیث رفع در همان «ما لا يعلمون» سه قرینه اقامه می‌کند بر این که این رفع ظاهری است. محقق عراقی (قدس سره) دو دلیل دیگر می‌آورد برای این که این رفع ظاهری است، نسبت به قسمت‌های دیگر حدیث رفع، یک عده‌ای می‌گویند: رفع ظاهری است و یک عده می‌گویند رفع واقعی است.

ما در آنجا ابتدا این قرائن مرحوم خوئی را پذیرفتیم، اما در ادامه هر سه قرینه مرحوم خویی و دو قرینه مرحوم عراقی (و حتی شواهدی هم که شهید صدر(قدس سره) اقامه کرده تا این که این رفع ظاهری است) را رد کردیم. حال اگر ما این رفع را ظاهری گرفتیم قاعده «الاحکام مشتركة بین العالم و الجاهل» به هم نمی‌خورد؛ زیرا مراد از احکام، یعنی الاحکام الواقعية و اصلاً کاری به ظاهر ندارد.

بنا بر این که رفع ظاهری بگیریم، می‌گوئیم برای جاهل این وجوب ظاهراً برداشته شده ولی واقعاً برای همین جاهل هم هست؛ یعنی بنا بر این که این رفع، رفع ظاهری باشد این قاعده سر جای خودش محکم می‌نشیند و نتیجه این می‌شود که این احکام مشترک است. البته کسی فکر نکند مشهور که در باب انشاءش گفتند انشاء که برای همه هست و فرقی نمی‌کند، ارتباطی به این بحث ندارد؛ زیرا این که می‌گویند: مشتركة یعنی من حیث الفعلية.

یعنی مشهور می‌گویند: خدا فرموده «لله على الناس حج البيت»، این برای مستطیع فعلیت پیدا می‌کند؛ خواه شخص عالم به حکم باشد یا نباشد. همچنین باید توجه داشت که این قاعده فقط در باب علم و جهل در حکم است؛ چون موضوع احکام است، «الاحکام مشتركة بین العالم و الجاهل»؛ یعنی عالم به حکم و جاهل به حکم، «مشتركة» یعنی «بحسب الفعلية». پس اگر این رفع را ظاهری گرفتیم این قاعده سر جای خودش هست و خراب نمی‌شود.

اما اگر گفتیم این رفع فقط در خصوص «ما لا يعلمون»، رفع واقعی است؛ یعنی شارع می‌فرماید کسی که نمی‌داند احکام واقعاً از او برداشته شد، رفع واقعی است، در این صورت این قاعده بهم می‌خورد؛ یعنی می‌گوید: احکام به حسب فعلیت مشترک بین عالم و جاهل نیست، بلکه به حسب فعلیت مختص به عالم است و فقط به حسب انشاء احکام هم برای عالم است و هم برای جاهل و فرق نمی‌کند، اما بحسب الفعلية اگر رفع را رفع واقعی دانستیم این قاعده به هم می‌خورد.

دیدگاه محقق خویی(قدس سره) در اشتراک احکام و نقد آن

مرحوم خوئی می‌گوید: چون این قاعده می‌گوید: احکام به حسب فعلیت مشترک بین عالم و جاهل است و این قاعده ضروری بوده و تواتر بر آن است، این قاعده را ما مسلم فرض می‌کنیم و با این قاعده در حدیث رفع تصرف می‌کنیم و می‌گوییم: رفع در حدیث رفع، یک رفع ظاهری است. اما بعضی از شاگردان ایشان مثل صاحب منتقی(قدس سره) می‌گوید: این تواتر را از کجا آوردید؟ چنین تواتری نداریم، محقق نائینی(قدس سره) ادعای اجماع کرده و اجماع در مسائل اصولیه به درد نمی‌خورد. همچنین این ضرورتی که مرحوم خویی می‌گوید چه نوع ضرورتی است؟! این نه ضرورت دین است و نه ضرورت فقه.

بنابراین محقق نائینی(قدس سره) قبول دارد که ما اخبار متواتره بر این عبارت که «الاحکام مشتركة بین العالم و الجاهل» نداریم، اما بعد ادعای اجماع می‌کند و بعد می‌گوید: بالاتر از اجماع ضرورت است، ایشان می‌خواهد بگوید ضرورت دین است، اما کجای این ضرورت دین است؟ ما چنین چیزی به عنوان ضرورت دین نداریم، بگوییم ضرورت فقه است، این هم اول الدعواست (البته فقه را هم اعم از فقه و اصول بگیریم). اجماع هم که در مسائل اصولیه به درد نمی‌خورد، بگوئیم فعلیت یک حکم از مسائل اصولیه است، احکام به حسب فعلیت مشترک است بین العالم و الجاهل و اجماع بر آن داریم، این هم فایده ندارد.

دیدگاه صاحب منتقی(قدس سره)

لذا صاحب منتقی الاصول(قدس سره) می‌گوید: چه اشکالی دارد بگوئیم احکام به حسب انشاء مشترک بین عالم و جاهل است، اما به حسب الفعلية فقط مختص به عالم است؛ یعنی آن کسی که جاهل است حکم واقعی برایش فعلیت ندارد. ایشان می‌گوید

چند نمونه بر اثبات مدعای خود ذکر می‌کند:

1. در مسئله جهر و اخفات همه فقها پذیرفتند اگر یک کسی جاهل به این است که نماز صبحش را باید جهراً بخواند و اخفاتاً خواند یا برعکس؛ نماز ظهرش را باید اخفاتاً بخواند، جاهل است و حکم را نمی‌داند، همه گفتند هیچ اشکالی ندارد؛ یعنی اگر کسی جاهل به جهر و اخفات باشد فی موضع الجهر جهلاً اخفات خواند و فی موضع الاخفات جهلاً جهر خواند مطلقاً.
 2. اتمام فی موضع القصر؛ یعنی در جایی که باید نمازش را شکسته بخواند اگر جهل به این دارد که اینجا نماز شکسته است و نماز تمام خوانده است، در این دو مورد همه فقها می‌گویند: مخصوص به علم است؛ یعنی فعلیتش مربوط به علم است.
- ایشان می‌گویند چه اشکال دارد؟ اگر ما بیائیم کل احکام را در مرحله فعلیت مخصوص به عالم است و در جایی که جهل وجود دارد فعلیت نیست و در نتیجه قاعده اشتراک را کنار بگذاریم؛ یعنی بگوئیم «الاحکام مختصة من جهة الفعلية بالعالم بالاحکام»، کسی که جاهل است در حق او فعلیت ندارد.

دیدگاه برگزیده

ما نیز در مباحث اصولی به همین نتیجه رسیدیم هر چند در بدو شروع بحث خواستیم نظر مشهور را تثبیت کنیم، اما بعداً سه گزینه مرحوم خوئی را رد کردیم، دو دلیل محقق عراقی (قدس سره) را رد کردیم، حرف‌های مرحوم شهید صدر را رد کردیم و ما هم به همین نتیجه‌ای رسیدیم که صاحب منتقی (قدس سره) رسید؛ یعنی خود حدیث رفع یک دلیل روشن است بر این که این قاعده درست نیست.

اولاً چرا در حدیث رفع تفکیک کنیم، ما یک «رُفَع» داریم، بگوئیم این رفع نسبت به هشت فقره رفعش واقعی است می‌آید روی «ما لا يعلمون» نمی‌شود رفع ظاهری! سیاق اینها یکی است، یا همه‌اش باید رفع واقعی باشد یا همه‌اش باید رفع ظاهری باشد. پس طبق بیان مرحوم خوئی تفکیک لازم می‌آید، بگوئیم در «ما لا يعلمون» رفعش ظاهری است و در بقیه موارد رفعش واقعی است. تقریباً این روشن است که در بقیه موارد رفعش واقعی است، اما به «ما لا يعلمون» که می‌رسند دعوای شروع می‌شود و عجیب است مشهور هم قائل شدند به این که این رفع ظاهری است.

به نظر ما، اولاً وحدت سیاق وجود دارد. ثانیاً، هیچ اشکالی ندارد ما قاعده را خرابش کنیم، این قاعده را از کجا آوردند بر ما تحمیل کردند که «الاحکام مشتركة بین العالم و الجاهل فی مرحلة الفعلية»! بلکه «الاحکام فی مرحلة الفعلية مختصة بالعالم» و مشترک بین عالم و جاهل نیست. پس این ثمره دوم،

خلاصه آن که دو ثمره در واقعی یا ظاهری دانستن رفع در «رفع ما لا يعلمون» بار می‌شود:

1. اگر این رفع را واقعی گرفتیم این قاعده به هم می‌خورد و ظاهری گرفتیم این قاعده باقی می‌ماند.
2. اگر رفع را واقعی گرفتیم حدیث رفع نمی‌تواند دلیل بر برائت شود، اما اگر رفع ظاهری گرفتیم دلیل بر برائت قرار می‌گیرد.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

بسيطاً فالظاهر استقرار وجوب الحجّ عليه، لأنّ الحكم بعدم الوجوب في فرض الجهل حكم ظاهري لا ينافي وجوب الحجّ و استقراره عليه أنه كان بقدر الاستطاعة، فلا وجه لما ذكره المحقق القمي في أجوبة مسائله من عدم الوجوب لأنه لجهله لم يصر مورداً و بعد النقل و التذكر ليس عنده ما يكفي فلم يستقر عليه، لأنّ عدم التمكن من جهة الجهل و الغفلة لا ينافي الوجوب الواقعي، و القدرة التي هي شرط في التكاليف القدرة من حيث هي، و هي موجودة، و العلم شرط في التنجّز لا في أصل التكليف. واقعاً، فإذا انكشف و تبين الخلاف يجب عليه إتيان الحجّ لاستقراره عليه، لأنّ العلم بالاستطاعة لم يؤخذ في الموضوع، و إنما الموضوع وجود ما يحج به واقعاً، و الجاهل بالجهل البسيط يتمكن من إتيان الحجّ و لو احتياطاً، فلا مانع من توجه التكليف إليه واقعاً. و أمّا في مورد الجهل المركّب فلا يتوجّه إليه التكليف واقعاً، لعدم تمكّنه من الامتثال و لو على نحو الاحتياط، فان من كان جازماً بالعدم و معتقداً عدم الاستطاعة لا يمكن إثبات الحكم في حقه، فإنّ الأحكام و إن كانت مشتركة بين العالم و الجاهل و لكن بالجهل البسيط الذي يتمكّن من الامتثال، لا الجهل المركّب و الجزم بالعدم الذي لا يتمكّن من الامتثال أبداً فهو كالغفلة، ففي هذه الصورة الحق مع المحقق القمي أيضاً.» موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص108 - 107.